



تاریخ تعلیم و تربیت ایران

از قرن هفتم تا قرن دهم

بقلم آقای ذبیح‌الله صفا

۲

مکاتب مکاتب در این ایام نیز بحکم ضرورت فراوان بود ولی چون از نظر حوادث تاریخی حائز اهمیتی چنانکه باید نیستند کمتر باسم آنها در تواریخ بر میخوریم. مع هذا در تواریخ این ایام ذکر مکاتبی را مشاهده میتوان کرد و از آن جمله است مکتبی که المستنصر بالله در پهلوی مدرسه مستنصریه ایجاد کرد و در وقتنامه مدرسه شرط نمود که در خانه متصل بمدرسه ۳۰ کودک یتیم باشند که قرآن مجید را از قاری درست و نیکوکار فراگیرند و معیبدی که با این قاریست کودکان را در حفظ کردن قرآن یاری کند و برای اینان (معلم و معید) راتبه ای معین کرد^۱ و نیز در جزء مؤسسانی که غازان خان در شب غازان ایجاد کرد مکتبی بود و پنج نفر معلم و پنج نفر معید تعیین فرمود که در مکتب نشسته بیوسته صد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهت مکتب خانه هر سال صد مجلد مصحف بخزند و پنج ضعیفه را جهت غمخواری صبیان مواجب دهند^۲ اولجا یتمو نیز در مدرسه بزرگی که در سلطانیه ایجاد کرد چهار معلم (معلم اطفال) با ماهی صد و بیست دینار مواجب برای تعلیم اطفال گماشت چنانکه گذشت.

تشکیلات مدارس و مکاتب مکاتب اغلب پهلوی مدارس و بسیاری نیز مستقلا در سایر نقاط و یا در بعض مساجد^۳ تشکیل میشد. این مدارس ابتدائی را «مکتب» و «کتاب» (باتشدیدتاء) و یا «کتاب» (در بعض متون فارسی) می گفتند و مدرس مکتب

۱ — این فوطی حوادث ۶۳۱ — ۲ — جیب السیر ج ۳ ص ۱۰۷ — رجوع شود باین حکایت سعدی از باب هفتم گلستان «معلم کتابی را دیدم ... الخ تا آنجا که گوید بهاد از دو هفته بر در آن مسجد گذر کردم»

را « معلم » و « ادیب » و « مؤدب »^۱ . مکتب و کتاب مترادف با کلمه فارسی دبستان و مؤدب و معلم مترادف با آموزگار است . - معلمین را در مدارس رسمی « معید »^۲ بود تا درسهائی را که معلم میگفت برای شاگرد تکرار و او را در حفظ قرآن کمک کند . اما مدارس را چنانکه دیده‌ایم موقوفاتی بود و بر این موقوفات و مدارس متولی و ناظری نظارت میکرد و گاه مدارس در دست امرا و حکام و یا خلفا و سلاطین اداره میشد بدین معنی که مدرس و ناظر و غیر اینانرا ایشان معلوم میکردند .

از محل موقوفات مدرسه را تعمیر میکردند و تمام کارکنان مدارس از مدرسین و محصلین گرفته تا خدام مشاخره و مواجب میدادند و گاه از جانب امرای وقت اشخاصی بتفتیش در امور اوقاف مدارس گماشته میشدند و اینان اگر مشاخره مدرسین یا حق موقوف علیهم عقب میافتاد بآنان میرساندند و اگر امر اوقاف مغشوش بود مرتبش میکردند چنانکه خواجه نصیر الدین طوسی در ۶۷۲ که بمعیت ابا قاسم بیفداد رفته بود بعد از حرکت او از بغداد در این شهر توقف و بامور مزبور رسیدگی کرد^۳ .

تدریس در مدارس بادوسته بود: ۱- مدرسان ۲- معیدان . و گاه نیز اگر کسی را بالیاقت و اهمیتی چنانکه باید برای مدرسی نمی یافتند بجای وی نایب مدرس انتخاب میکردند و بکار او میگماشتند چنانکه المستنصر بالله هنگام افتتاح مدرسه مستنصریه چون مدرسین لایقی برای مالکیه و حنا بله نیافت دو نایب مدرس معین کرد . - مدرسین از میان دانشمندان درجه اول انتخاب میشدند و از این روی مانند سایر رجال مملکت دارای اهمیت و مقام خاصی بودند و حتی گاه بسفارت میرفتند^۴ و در استقبال از بزرگان حضوری یافتند^۵ . - اما معید که بمعنی تکرار کننده است موظف بود درسی را که مدرس میگفت دوباره بر محصلین فرو خواند تا اگر کسی بر مطلبی آگاهی نیافت و یا نتوانست آنرا حفظ و ضبط کند آگاهی یابد و حفظ کند .

۱ - این اسامی را میتوان از این منقولات بخوبی دریافت : سعدی : « پادشاهی پسر بمکتب داد » و « معلم کتابی را دیدم... مکتبی : « طفلان بکتاب رفته خندان ایشان بکتاب رفته گریان » - و در باب مؤدب و معلم و ادیب : مکتبی : « ترسید معلم مؤدب کاوازه برون رود زمکتب » و « کوشید ادیب دل فتاده وان شعله بجوب شد زیاده » . در گلستان سعدی و بهارستان جامی نیز لفظ معلم و ادیب هر دو آمده است . ۲ - الحوادث الجامعه حوادث ۶۷۲ ص ۳۷۶ . ۳ و ۴ - الحوادث الجامعه حوادث ۶۴۳ و ۶۲۸ .

بمدرسین و معیدین هریک هنگام تدریس خلعت های گرانمایه با تشریفات خاص داده میشد. - از این عده گذشته عده ای خادم در مدرسه بخدمت محصلین و ساکنین آن مشغول بودند و ایشان را نیز مشاخره ای مقرر بود.

در مدارس این عصرگاه برخی از واردین نزول میکردند چنانکه بهاء الدین ولد وقتی که از بلخ بیغداد وارد شد با آنکه شهاب الدین سهروردی از او تقاضای نزول در خانقاه خود کرد او نزول در مدرسه مستنصریه را اولی دانست^۱ و نیز قبلاً دیده ایم که ابن بطوطه در سفر خود به تستر در مدرسه آنجا وارد شد.

از آنچه که در سابق گذشت حقوق محصلین مدارس نیز بخوبی معلوم میشود: هر محصل را معمولاً در مدرسه ای که بدرس اشتغال داشت حجره ای و غرفه ای خاص بود و بوی ماهانه وجهی میدادند تا امر معاش فکر او را پریشان نسازد و از تحصیلش باز ندارد. فرش و مایحتاج حجره را نیز تا آنجا که از حد اعتدال نگذرد در بسیاری از مدارس بمحصلین میدادند و در برخی از مدارس مانند مدرسه مستنصریه چنانکه گذشت انباری برای حفظ این گونه از اشیاء وجود داشت تا اگر یکی از حجرات را بچیزهای لازم احتیاج افتد از آنجا داده شود. از این مراتب گذشته در برخی از مدارس حتی خوراک محصلین و بسیاری از چیزهای دیگر از محل اوقاف داده میشد و چنانکه دیده ایم یکی از شرایط وقفنامه مدرسه مستنصریه این بود که: «راتبه دائمی و گوشت و خوردنی مرتب و مدام و غیر از اینها مانند حلوا و میوه ها و صابون و بزرو فرش» بمحصلین داده شود. علاوه بر آنچه که در مدرسه چه در مواقع عادی و چه در مواقع رسمی و مهمانی بطلاب میدادند اگر در خارج از مدرسه و مخصوصاً در مدرسه ای دیگر اطعامی میشد بهره محصلین را نیز میفرستادند چنانکه هنگام افتتاح مدرسه شراییه بغداد عین همین کار دیده میشود^۲ و در برخی از مدارس اگر طلبه ای بیمار میشد و بطیب و دوا حاجت پیدا میکرد حاجت وی را از محل اوقاف بر میآوردند.

مهمترین امری که در مدارس بدان بر میخوریم وجود کتابخانه است و برخی از کتابخانهها مانند کتابخانه مستنصریه و شاید بسیاری از کتابخانههای دیگر از روی فن

کتابداری مرتب و در دسترس محصلین گذاشته میشد و آنها را خازنان و خادمائی معین بود. لزوم این کتابخانه را بعدی میدانستند که حتی در مدرسه سیار اولجایتو نیز صندوقهای کتاب را در اردو حمل میکردند.

با این کیفیات بخوبی مشاهده میگردد که تشکیلات این مدارس در نهایت کمال بود و بسیاری از آنها بمدارس کامل شبانه روزی این زمان شباهت داشت با این فرق که از محصلین چیزی در عوض نمیخواستند.

روش تعلیم و تربیت

و مقصود از تحصیل

تربیت اولیه اطفال و تربیت کودکان را بسیاری از متفکرین ایرانی که احیانا در این طرز تدریس در مکاتب باب سخنی رانده اند از ضرورات شمرده و اغلب شرائطی در این باب ذکر کرده اند. از شرائط عمومی ایشان بنابر ورودن اطفال است و سعدی این را از شرائط دوستی و محبت پدر میدانند^۱. در دنباله همین عقیده آموختن شغل و پیشه ای یدی بفرزندان از لوازم تربیت شده است و سعدی و اوحدی هر یک در این باب دلایلی اقامه می کنند^۲. علاوه بر آموختن مشاغل و حرف که البته خاص طبقات متوسط و پست بود آموختن علوم و مقدمات آن نیز بکودکان بریدران فرض بوده است^۳ و در این مورد اغلب بمکاتب و مدارس رجوع میشد.

برای تربیت اطفال چه در مکتب و چه در خانه ایشانرا میزدند و نسبت بانان خصوصا در مکاتب بخشونت رفتار میکردند و این معنی از بعض حکایات باب هفتم گلستان

- | | | |
|---|---------------------------|----------------------------|
| ۱ — در این بیت : | خردمند و پرهیز کارش بر آر | گوش دوست داری بنمازش مدار |
| ۲ — سعدی میگوید : | بیاموز پرورده را دسترنج | و گردست داری چو قارون بکنج |
| | مکن تکیه بردستگاهی که هست | که باشد که نعمت نماید بدست |
| | بیابان رسد کیسه سیم و زر | نگردد تهی کیسه پیشه ور |
| | چو بر پیشه ای باشدش دسترس | کجا دست حاجت برد پیش کس |
| | بچه خویش را بنماز مدار | نظرش هم ز کار باز مدار |
| | چون بخواری بر آید و سختی | نکشد محنت و زبون بختی |
| | کارش آموز تا شود بنده | چو رکن تا شود سن افکنده |
| ۳ — رجوع شود ببوستان «تربیت فرزندان» و جام جم | | اوحدی دنباله گفتار سابق |

و نیز عقایدی که سعدی در باب تربیت فرزندان در بوستان اظهار کرده است بخوبی برمیآید و نیز بی‌تی که در یکی از صفحات پیش از مکتبی در حاشیه نقل شده است مؤید این مدعا است. علت این خشونت اعتقاد اهل زمان بود باینکه کودک را طبیعتی سرکش است و بر اثر این طبع سرکش نمیخواهد تربیت پذیرد؛ پس باید او را از این سرکشی و لجاجت بازداشت و بکار برانگیخت و این امر میسر نمی‌شود مگر بر اثر خشونت و زدن کودک بسیلی و چوب و هر چه که ممکن است و از این روی است که گفته اند «جور استاد به ز مهر پدر» زیرا که مهر پدر طبع سرکش و لجوج کودک را بسرکشی و لجاجت خود وامیگذارد ولی جور استاد کودک را رام و مطیع میسازد و اگر چنین نکنند و نسبت بکودکان بی‌آزاری پیشه سازند آنگاه «خرسک بازند کودکال در بازار» و سعدی در لزوم جور استاد گوید:

ندانی که سعدی مراد از چه یافت	نه هامون نوشت و نه دربا شکافت
بخردی بخورد از بزرگان قضا	خدا دادش اندر بزرگی صفا
هر آن طفل کو جور آموزگار	نبیند جفا بیند از روزگار

ولی افراط در جور و شکنجه را نیز بهیچ روی روانی دانستند و سعدی که این همه از زجر کودکان در تعلیم نام میبرد در یکجای بوستان آنرا از حیث تأثیر از تشویق و تحسین فروتر می‌داند و میگوید:

نو آموز را ذکر و تحسین وزه ز تو بیخ و تهدید استاد به

و اصولاً مردم روشن فکر این عصر از زیاده روی در زجر اطفال سخت متأثر بودند و از این میان سعدی در باب هفتم گلستان از معلم کتابی که در شکنجه و آزار اطفال خرد مبالغه میکرد بزشتی یاد می‌کند و نیز ابن خلدون دانشمند مشهور این عهد در کتاب بی‌ظنیر خود یعنی «مقدمة لکتاب العبر و دیوان المبتداء والخبر» شکنجه و آزار متعلمین و خصوصاً کودکان را بحال ایشان مضر میدانند و میگویند که «این امر ایشان را بتحمل قهر عادت میدهد و نفس را از انبساط باز میدارد و نشاط را از آن زائل میسازد و بکسالت و دروغ و خبث معتادش میکند و مکر و خدعه را بوی می‌آموزد و او را این امور عادت میگرد و بآلت نتیجه ویرا بی‌حمیت بیار می‌آورد و از دفاع از خود و خانه خود

باز میدارد و باطاعت و انقیاد از دیگران معتاد میسازد، و نیز شکنجه و آزار نفس را از کسب فضائل و خلق جمیل مانع میشود و از غایت بشریت منحرف میسازد و در اسفل-السافلین پستی و فرومایگی فرومی افکند و این معنی برای هر ملتی که در نتیجه قهر در افتاد واقع شده است. پس بر معلم نسبت بمتعلّم و بر پدر نسبت بفرزند واجب است که بر آنان در تعلیم سخت نگیرند و ابو محمد بن ابی زید در کتاب خود که در باب معلمین و متعلمین تألیف کرده است گفت که مؤدب (معلم) اطفال در صورت احتیاج بزدن کودکان نباید بیش از سه تازیانه اش بزند^۱.

باتمام این احوال باید دانست و معترف بود که مردم این ایام یکباره معتقد برها کردن کودک و خود سربار آوردن او نبودند زیرا کودک در این صورت بدوخت خودروئی شبیه میشود که بی جهت بهر سوی شاخه پرا نند و پس از چندی از شاخها و برگهای زیاد ولی بیهوده خود خشک گردد و از همین جهت است که گاه نسبت بکودک معتقد بسخت گیری میشدند و حکایتی که سعدی در باب هفتم گلستان آورده و ما قبلا از آن نام برده ایم مبنی بر همین نظریه است و در اینجا شاعر و نویسنده بزرگ ما میخواهد هم افراط و هم تفریط در زدن کودکان هر دورا مذموم بشمارد چه در هر دو صورت اسباب بدبختی ایشان فراهم میشود پس باید طریق اعتدال را در آزار کودکان پیش گرفت و از ایشان بیکبار غافل نشست که:

استاد و معلم چو بود بی آزار خرسک بازند کودکان در بازار (سعدی)

اولین چیزی که در مکتب میآموختند خواندن و نوشتن بود^۲ و لفظ مکتب و کتاب خود مؤید این معنی است که کودکان را در آنها نوشتن و بالنتیجه خواندن می-آموختند. پس از این مرحله اولین چیزی که اطفال باید بخوانند قرآن بود. تعلیم قرآن از آن جهت که کتاب مقدس دینی است در تمام مکاتب بلااستثناء معمول و متداول بود زیرا بر هر مسلم اطلاع بر قرآن فرض است.

۱ — نقل باختصار از مقدمه ابن خلدون چاپ مصر ۱۳۴۸، ص ۴۷۷ — ۴۷۸

۲ — اوحدی میگوید: اولین حقت این بود بدست که کنی درسیه سپیدش چست و نیز این بیت ذیل از سعدی بخوبی اولیت کتاب را در مکاتب میفهماند:

پادشاهی پسر بمکتب داد لوح سیمینش در کنار نهاد

ابن خلدون از نویسندهگان این عصر در باب تعلیم قرآن و خط شرحی مینویسد و ما مختصری از آن را در اینجا نقل میکنیم :

« تعلیم قرآن بکودکان شعاری از شعارهای دینست و مسلمین از جهت تأثیری که آیات قرآن و بعضی متون احادیث در رسوخ ایمان در قلب کودکان میکند، بدان متمسک شده و در جمله بلاد خود معمولش ساخته اند. و قرآن اصل تعلیمی است که هر آنچه از ملکات که بعدها بوجود میآید بر آن استوار است زیرا که تعلیم را در کودکی رسوخ بسیار شدید است و از اینروی اصل تعلیمات بعدی بشمار میآید چه آنچه که بخردی در دل نشنید اساس و پایه عادات و ملکات بعدی میگردد و هر چه که بر این اساس استوار شود ناچار برنگ آن در میآید. طریق مسلمین در تعلیم قرآن بکودکان بنسبت اختلاف عقایدشان در ملکاتی که از این تعلیم سرچشمه میگیرد، مختلف است ...^۱ اهل بلاد شرق (ممالک مشرقی اسلام مثل ایران) در کودکی و شبان تدریس قرآن را با کتب علمی و قوانین آن میآمیزند ولی آنرا با تعلیم خط مخلوط نمیکنند (برعکس اندلس که بحسن خط اطفال و تعلیم آن همت میگماشتند) بلکه برای تعلیم خط در نزد ایشان قوانین و معلمینی خاص است که در آن متخصصند و این تعلیم خط را در مکاتب اطفال معمول نمیدارند و اگر الواحی برای آنان بنگارند با خطی قاصر از حسن و زیبایی است و آموختن رموز خط بسته بهمت کسی است که از پی تحصیل آن بعد از این ایام بر میخیزد و آنرا از اهل صنعتش فرا میگیرد.»^۲

ابن خلدون در اینکه آیا تقدم تدریس قرآن بر سایر دروس لازم است یا تاخر آن بحث مفصلی کرده که از موضوع تحقیق ما خارج است و بایراد آن در این مختصر کاری نداریم و از اینروی خواهند گانرا بر رجوع بدان و بحثی که دانشمند بزرگوار آقای بدیع الزمان در مجله تعلیم و تربیت (سال چهارم) کرده است رجوع میدهیم.

ختم قرآن خالی از تشریفاتی نبود و معمولاً بمعلم خلعتی و انعامی داده میشد چنانکه چون ابوالاحمد عبدالله بن مستنصر بالله در سال ۶۳۲ قمری در نزد ابوالمظفر علی

۱ - برای اطلاع بر وجوه این اختلاف که ذکر آنها از وظیفه ما خارج است رجوع شود بصفحات ۴۷۵ و ۴۷۶ مقدمه ۲ - نقل باختصار از صفحات ۴۷۵ و ۴۷۶ مقدمه ابن خلدون .

ابن النیار ختم کرد، بمؤدبش خلعتهای گرانمایه و دوهزار دینار واسبی عربی و ۲۰۰ دینار پسر کوچک ابوالمظفر داد و ۴۲ جمال خلعتها و انعام او را بمنزلش حمل کردند و سپس دعوت عظیمی کرده هزار دینار خرج کرد و در آن پسر خویش و امرا و جمیع خدم را بانعام نواخت^۱ و نیز در سال ۶۳۴ وقتی که پسر دیگر المستنصر بالله ابوالقاسم عبدالعزیز در نزد همان مؤدب قرآن ختم کرد مستنصر بهمانگونه که در پیش دیده ایم مؤدب را بخلعت و انعام نواخت و دعوتی عظیم کرد^۲.

ظاهراً در این عهد تعلیمات ابتدائی ادبی بعد از تعلیم قرآن شروع میشد. بعد از ختم قرآن بتعلیم مقدمات علوم عربی می پرداختند و در ضمن برای تشحید ذهن اطفال آنانرا بخواندن کتب فارسی ملزم میساختند و این معنی از این سخنان جامی در مقدمه بهارستان وی بر میآید: «... اما بعد نموده میآید که چون در این ایام دلپسند فرزندار جمند ضیاء الدین یوسف عصمه الله تعالی عما یفضیه الی التلهف و التأسف بآموختن مقدمات کلام عرب و اندوختن قواعد فنون ادب اشتغال می نمود پوشیده نماند که اطفال نورسیده و کودکان رنج نادیده را از تعلم اصطلاحاتی که مانوس طباع و مأنوف اسماع ایشان نیست بردل بار وحشتی و بر خاطر غبار دهشتی مینشیند، از برای تلطیف سر و تشحید خاطر وی گاه گاهی از کتاب گلستان که از انفاس متبر که شیخ نامدار و استاد بزرگوار مصلح الدین سعدی شیرازیست رحمة الله علیه سطرپی چند خوانده میشد...» و شاید که کتاب گلستان در قرن هشتم و نهم مانند قرون سالفه از جمله کتب درسی ابتدائی بود. بعد از خواندن کتابهای ساده فارسی و یا بلافاصله بعد از خواندن قرآن و آموختن خواندن و نوشتن به آموختن مقدمات علوم عربیه و امثال آن از روی کتابهایی مانند صرف میر سید شریف جرجانی و مختصر تلخیص سکاکی و مقدمه نحوز مخشری و کتابهای دیگری که بعضی از آنها در همین عهد نگاشته شده است می پرداختند و این فی الحقیقه حکم تحصیلات متوسطه و میانه تحصیلات عالی و ابتدائی را داشت و مقدمه لازم تمام تحصیلات بعدی بود و کسی بی اطلاع بر این مقدمات نمیتوانست در صف محصلین عالی درآید و از علوم عالی بهره ای برگیرد. پس از این تحصیلات بتحصیلات عالی ادبی و علمی در نزد مدرسین بزرگ که هر یک در مدارس مهم چنانکه دیدیم راتبه و شغلی معین داشتند بتحصیل می پرداختند.